

رویکرد محمدمین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی

توران طولابی*

چکیده

ضرورت تکوین هویت ملی جدید، از مسائلی بود که برای تجددگرایان دوره‌ی قاجار به ویژه پس از انقلاب مشروطه مطرح شد و در قالب پژوهش در گذشته و با محوریت تاریخ و زبان به عنوان دو مقوله‌ی فرهنگی و تمدنی جلوه یافت. محمدمین ریاحی نیز از جمله پژوهش‌گرانی بود که دغدغه‌ی پژوهش در مقوله‌های فرهنگی - تمدنی ایران داشت. این پژوهش بر محور این پرسش بنا شده است که مسأله‌ی فرهنگ و زبان در پژوهش‌های ریاحی چه جایگاهی داشته است؟ از رهگذر بررسی آثار ریاحی می‌توان چند مؤلفه‌ی برجسته در اندیشه‌ی او دریافت کرد؛ محوریت فرهنگ ایرانی و زبان فارسی؛ به گونه‌ای که با وجود ارتباط قسمتی از پژوهش‌های ریاحی با حوزه‌ی عثمانی، دغدغه‌ی عمده‌ی او در این پژوهش‌ها هم زبان فارسی و گستره‌ی نفوذ فرهنگ ایران است.

ریاحی با اینکه تعلق خاطر مشخصی به متون کهن فارسی دارد، یکی از نمایندگان پیش‌رو نگرشی است که به درک معتدلی از ضرورت بازاندیشی در زبان فارسی باور داشت. ریاحی توانست نسبت متعادلی میان اهمیت و اصالت زبان متون کهن و ضرورت بازاندیشی در زبان فارسی برای پاسخ به مقتضیات زمانه برقرار کند.

واژه‌های کلیدی: محمدمین ریاحی، زبان فارسی، تجدد، هویت ایرانی، آذربایجان، عثمانی.

* استادیار تاریخ دانشگاه لرستان. (tooran_toolabi@yahoo.com)

مقدمه

مجموعه‌ای از رخدادها و تحولات در ایران قرن سیزدهم، بخشی از نخبگان فکری را به اندیشه‌ی ضرورت تعریف، بازخوانی و تکوین هویت ملی سوق داد. سرنوشت مشروطه و ناامیدی ناشی از رخدادهای پس از آن نیز وضعیت پیچیده‌تری رقم زد. جنگ جهانی اول و پیامدهای آن برای ایرانیانی که می‌خواستند در قالب انقلاب مشروطه از سیطره‌ی سنگین قدرت‌های خارجی بکاهند، تنها نقض بی‌طرفی ایران نبود. سرخوردگی‌ها و آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از تبعات این جنگ، بر آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های داخلی دامن زد و در آستانه‌ی قرن چهاردهم هجری وضعیتی بحرانی برای ایران رقم زد که یکی از پیامدهای آشکار آن گرایش به حکومت مقتدر و تجددگرا بود؛ آرمانی که تصور می‌رفت به احیای استقلال ایران و تکوین هویت آسیب‌دیده‌ی ایرانی کمک کند. جهت نیل به این هدف بخشی از نخبگان فکری تجددگرا در ایران پس از مشروطه، تلاش مدونی را آغاز کردند که در قالب نگارش آثار مختلفی درباره‌ی تاریخ و زبان فارسی جلوه‌گر شد. اقدامات دانشورانی چون ابراهیم پورداوود، محمد قزوینی، مشفق کاظمی، محمود افشار یزدی و تأسیس و اداره‌ی نشریه‌هایی چون کاوه، ایرانشهر و آینده، جلوه‌ای از این خواسته بود. بررسی محتوای مقالات این نشریات، نشان می‌دهد که خواست مشترک این دانشوران ارائه تعریفی از هویت جدید ایرانی و جایگاه زبان فارسی در آن بود. خواسته‌ی اخیر سبب شد تا تکوین هویت ملی جدید، در مسیری پیش برود که در زمینه‌ی تاریخی، مشخصه‌هایی چون تأکید بر نقش هجوم‌های خارجی در عقب‌ماندگی ایران و تأکید بر تاریخ باستان و در زمینه‌ی ادبی توسعه و تقویت زبان فارسی به عنوان ستون فرهنگ ایرانی و ارائه‌ی راهکارهایی چون ضرورت پیرایش زبان به عنوان برخی از بروزهای بیرونی جدی این رویکرد جلوه کند.

از جمله این افراد محمدمین ریاحی، ادیب و پژوهشگر معاصر ایرانی است که بنیان پژوهش‌های خود را بر دغدغه فرهنگ و تمدن ایرانی بنا کرد. ریاحی را می‌توان نماینده‌ی نسل دوم جریانی دانست که از اواخر عصر قاجار و اوائل دوره‌ی پهلوی، پژوهش در عرصه‌ی ادب و فرهنگ را با جدیت آغاز کرد. این نسل، نماینده‌ی تفکری بود که بر نقش

رویگرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۷۹

تاریخ و زبان در بازیابی هویت ملی ایرانی تأکید می‌کرد. آنان زبان فارسی را یکی از ستون‌های محکم هویت ملی می‌دانستند. محمدامین ریاحی زمانی دیده به جهان گشود که دست‌اندرکاران مجلات *آینده* و *ایران‌شهر* مشغول تکوین برخی از این مبانی نظری بودند. ریاحی درون سپهر فکری پرجوش و خروش این روزگار نشو و نما یافت و با آثار نخبگان فکری آن انس و الفت داشت. غائله‌ی آذربایجان درست زمانی رخ داد که ریاحی از دوره‌ی نوجوانی به دوره‌ی جوانی و پژوهش پا می‌نهاد. از سوی دیگر بستر شکل‌گیری اندیشه‌ی ریاحی زمانه‌ای بود که در آن الزامات دهه‌های پیش و مقتضیات آن دستخوش تغییر شده بود.

ریاحی نخستین مقاله‌اش را در ۱۳۱۸ ش. نوشت و از رساله دکتری خود در ۱۳۳۹ ش. در دانشگاه تهران دفاع کرد؛ مقطعی که دیگر بایدهای پیش روی پژوهشگران و نخبگان فرهنگی اواخر دوره‌ی قاجار و اوایل دوره‌ی پهلوی، جلوه کم‌رنگی داشت. بخشی از خواسته‌های آن پاسخ داده شده بود و دولتی روی کار آمده بود که توانسته بود با رویکرد اقتدارگرا به نابسامانی‌های سیاسی پایان ببخشد. ضرورت‌های فرهنگی همسان که متفکران آن سال‌ها به آن می‌پرداختند در محور توجه قرار گرفته بود و حالا دیگر کسانی چون ریاحی که عمدتاً دارای تحصیلات دانشگاهی بودند درباره‌ی مسائل فرهنگی قلم می‌زدند. به نظر می‌رسد همین امر زمینه‌ی مساعدتری - دست‌کم در مقایسه با دوره‌ی پیشین - فراهم کرد تا ریاحی نگاه واقع‌نگرانانه‌تر و متعادل‌تری به مسئله زبان و هویت داشته باشد. کارنامه‌ی پژوهشی ریاحی در مقام ادیب، فارسی‌پژوه، مصحح و پژوهشگر، سزاوار بررسی جدی است. عمده‌ی آثاری که تاکنون درباره او نوشته شده است رویکرد زندگی‌نامه‌نویسی داشته است. این آثار بیشتر از آن که به ویژگی‌ها و درون‌مایه‌ی آثار پژوهشی او بپردازند تلاشی برای بزرگداشت نام او بوده است. مقاله‌های کتاب *زندگی‌نامه خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد دکتر ریاحی*، عمدتاً صورت تقدیر و یادبود دارند و روایت زندگی، خاطرات و معرفی آثار او را دربرمی‌گیرند. در این میان، مقاله‌ی ابوالفضل خطیبی، گامی فراتر از معرفی صرف آثار ریاحی برداشته و شرح واکاوانه‌تری از آثار وی ارائه داده است که بیشتر ناظر بر وجه ادبی پژوهش‌های ریاحی است. پژوهش حاضر با

درک این خلاء، در صدد است کارنامه علمی و پژوهشی ریاحی را در قالب مسأله‌ی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بررسی کند. پرسش اصلی تحقیق این است که جایگاه مقوله‌ی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در اندیشه‌ی ریاحی چیست؟

در پژوهش حاضر، نخست زندگی و حیات علمی ریاحی و سپس مهم‌ترین مؤلفه‌های اندیشه‌ی وی بررسی می‌شود. بررسی آثار ریاحی شامل تألیف، تصحیح و یادداشت‌های پراکنده نشان می‌دهد که مضمون غالب آثار او جلوه‌های فرهنگ ایرانی و در رأس آن‌ها، زبان فارسی است. در پژوهش‌های او تأکید بر جوهره‌ی فرهنگ ایرانی، تأثیر تهاجمات خارجی به ویژه هجوم‌های غز و مغول و تأکید بر جایگاه زبان فارسی در تمدن ایران به چشم می‌خورد. با وجود این ریاحی حافظ سنگر سنت برای زبان نیست و از مقتضیات روز هم آگاه است. در واقع اگرچه تسلط وجه ملی‌گرایانه در آثار ریاحی هویدا است و او به دنبال پیدا کردن راهی برای نشان دادن عظمت تاریخ ایران و زبان فارسی است؛ اما این وجه سبب نشده است تا به صورت یک جانبه‌ای به این مسائل بپردازد. پیش از پرداختن به مشخصه‌های اندیشه‌ای ریاحی برای فهم بهتر زمانه و زمینه‌ی شکل‌گیری اندیشه‌ی او نگاهی به زندگی‌اش می‌اندازیم.

زندگی و زمانه‌ی محمدامین ریاحی

محمدامین ریاحی، پژوهش‌گر فرهنگ و ادب ایران و به تعبیری نسخه‌شناس، فرزند میرزابزرگ از سرشناسان خوی بود.^۱ او در یازدهم خرداد ۱۳۰۲، در شهر خوی، مشهور به دارالصفای دیده به جهان گشود؛ شهری که ظاهراً به همت خوانین دنبلی و سپس عباس میرزا، در قرن سیزدهم رونقی یافته و به این نام مشهور شده بود.^۲ ریاحی خردسال، تحصیلات

۱. بهروز نصیری و زهرا عاشرزاده (۱۳۸۲)، فرهنگ نام‌آوران خوی از سده اول تا چهارده هجری قمری، خوی: قراقوش، ص ۲۶۴؛ مایل هروری او را از جمله کسانی برشمرده است که تنها از نسخ خطی، نسخه‌نویسی نکرده است، بلکه در زمره‌ی نسخه‌شناس‌ها محسوب می‌شوند: هوشنگ اتحاد (۱۳۷۸)، پژوهشگران معاصر ایران، ج ۱، تهران: فرهنگ معاصر، ص ۲۵۷.

۲. محمدامین ریاحی (۱۳۷۹)، پایداری حماسی (مجموعه مقالات)، تهران: مروارید، ص ۳۶۵.

رویگرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۸۱

مکتب‌خانه‌ای خود را در همان زادگاهش گذراند و در ۱۳۱۸ ش. نزد شیخ عبدالحسین اعلمی، مجتهد شهر، نهج‌البلاغه خواند.^۱ در همین زمان بود که با عباس زریاب، دانشور نامدار معاصر و همشهری‌اش آشنا شد. وقایع جنگ جهانی دوم که آذربایجان و خوی نیز از مصیبت آن در امان نماند، باعث دور ماندن یک‌ساله‌ی ریاحی از درس و مشق شد.^۲ با وجود این، ریاحی جوان از بخت پدری اهل فضل و ادب برخوردار بود؛ پدری «شیفته»ی مولانا که بخش عمده‌ای از سروده‌های این شاعر بزرگ را از حفظ داشت و برای پرسش روایت می‌کرد. در همان خانه‌ی پدری که کتابخانه‌ی ارزشمندی هم داشت، با نسخه‌ای از شاهنامه‌ی چاپ سنگی با خط نستعلیق عسکر اردوبادی آشنا شد.^۳

پیامدهای جنگ جهانی دوم برای ایران و بالطبع برای آذربایجان و شهر خوی، سبب شد تا ریاحی نتواند به مدرسه برود اما در همین مدت هم به تشویق پدر و مادرش شروع به یادداشت‌برداری و گردآوری مطلب برای نگارش تاریخ خوی کرد.^۴ پرسش‌گری در زمینه‌ی فرهنگ، از زمان دانش‌آموزی و در اول دبیرستان خسروی خوی در او شروع شد و به گفته‌ی خودش ساعات بیکاری مدرسه را به خواندن دیوان‌های شعر می‌گذراند. افزون بر این در ۱۳۱۸ ش. دوره‌ی بیست‌ساله‌ی مجله‌ی *ارمغان* را یک‌جا خریداری و مطالعه کرده و در همان دوره‌ی دانش‌آموزی، با نام کسانی چون پورداوود آشنا شد.^۵ او نخستین نوشته‌ی خود را برای وحید دستگردی، مدیر مجله‌ی *ارمغان* فرستاد. دستگردی پس از چاپ مقاله، ریاحی را تشویق کرد و پس از چندی مقاله‌ای دیگر از او در این مجله چاپ

۱. محمدامین ریاحی (۱۳۷۹)، *چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران*، تهران: سخن، ص ۵۴۹.

۲. محمدامین ریاحی (۱۳۷۸)، *تاریخ خوی (سیر تحولات اجتماعی و فرهنگی شهرهای ایران در طی قرون)*، تهران: طرح نو، ص ۱۸؛ *چهل گفتار*، ص ۲۹۹.

۳. *چهل گفتار*، ص ۳۱۸، ۱۵۹؛ محمدامین ریاحی (۱۳۷۵)، *فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)*، تهران: طرح نو، ص ۷ (پیش‌گفتار).

۴. *تاریخ خوی*، ص ۱۸.

۵. هوشنگ اتحاد (۱۳۷۹)، *پژوهشگران معاصر ایران*، تهران: فرهنگ معاصر، ج ۲، ص ۱۰؛ *چهل گفتار*، ص ۳ (مقدمه)، ص ۳۱۸.

شد؛^۱ و از این تاریخ به بعد «هرگز قلم را کنار نهاد».

ریاحی در ۱۳۲۱ش. از خوی راهی تهران شد و به ادامه تحصیل ابتدا در دانشسرای مقدماتی و سپس دانشسرای عالی پرداخت، و در هر دو دوره شاگرد اول شد. حضور او در تهران نخست در دانشسرا و سپس دانشگاه تهران در پرورش و رشد علائق او تأثیر داشت و سبب آشنایی با کسانی چون محیط طباطبایی شد. در دانشسرای تهران، از محضر استاد علی محمد عامری درس گرفت که با توجه به علاقه‌ی عامری به زبان فارسی و متون کهن، قطعاً ریاحی از او تأثیر پذیرفته است. ریاحی سپس در ۱۳۲۳ش. که به باور او اوج اعتلای علمی دانشکده‌ی ادبیات بود، برای تحصیل در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی وارد دانشگاه تهران شد.^۲

تحصیلات ریاحی در دانشگاه تهران ادامه یافت و در مهر ۱۳۲۷ش. در دوره‌ی دکتری ثبت‌نام کرد. همزمان با تحصیل، در مؤسسه لغت‌نامه‌ی دهخدا مشغول بود و در دبیرستان نیز تدریس می‌کرد.^۳ ریاحی از بدیع‌الزمان فروزانفر، چهره‌ی برجسته‌ی ادب و فرهنگ این زمان تأثیر بسیاری پذیرفت. همین تعلق خاطر به آموختن از فروزانفر، سبب شد تا تحصیلات دوره‌ی دکتری وی بیش از زمان معمول طول بکشد و در نهایت با تذکر استاد رساله‌ی خود را با موضوع نقد و تصحیح *مرصادالعباد* و با راهنمایی او برگزید. در همین جهت، هشت نسخه دست‌نویس *مرصادالعباد* را از دانشگاه تهران و کتابخانه‌های ترکیه تهیه کرد و با تصحیح تطبیقی آن‌ها رساله‌اش را نوشت و در تیر ۱۳۳۹ش. از آن دفاع کرد.^۴

۱. نخستین مقاله‌ی ریاحی با عنوان «شاطر عباس صبحی» در شماره‌ی فروردین ۱۳۱۹ مجله‌ی ارمغان به چاپ رسید و آخرین مقاله‌ی او با عنوان «مجموعه فرهنگی شمس تبریزی در خوی» در روزنامه *اطلاعات*، ۱۵ فروردین ۱۳۸۶ منتشر شد؛ برای آگاهی از جریان چاپ نخستین مقاله‌های او بنگرید به: *چهل گفتار*، ص ۳۲۶-۳۱۸.

۲. «گفت و گو با استاد دکتر محمدامین ریاحی»، *کتاب ماه ادبیات*، ش ۲۰، پیاپی ۱۳۴، آذر ۱۳۸۷، ص ۴، ایرج افشار، «یادی از علی محمد عامری»، *یغما*، س ۳۱، ش ۱۲ (پیاپی ۳۶۶)، ۱۳۵۷، ص ۳۶۶؛ *چهل گفتار*، ص ۵۶۱، ۵۵۰، ۴-۵.

۳. *لغت‌نامه دهخدا (مقدمه)* (۱۳۷۷)، به قلم گروهی از نویسندگان، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ص ۴۸۰.

۴. *چهل گفتار*، ص ۵۱۶-۵۱۴، ۵۱۲؛ *پایداری حماسی*، ص ۱۸۵.

رویکرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۸۳

حیات علمی ریاحی در هفده سالگی آغاز شد و تا هفتاد سال بعد ادامه یافت. محور آثار ریاحی به استثنای تاریخ خوی، عمدتاً زبان و ادبیات فارسی است. ضرورت توجه به متون کهن از مهم‌ترین دغدغه‌های ریاحی بود و تا آخر عمر در پی حفظ این «نفایس آثار» بود.^۱ از آثار او تصحیح *مرصادالعباد* در ۱۳۵۲ ش. و *تاریخ خوی* در ۱۳۷۲ ش. عنوان کتاب سال را دریافت کردند.^۲ ریاحی در طول حیاتش، فعالیت‌ها و مسئولیت‌هایی نیز داشت که عمدتاً سوییهِ فرهنگی داشتند.^۳ از جمله مسئولیت‌های مهم وی، معاونت فرهنگ آذربایجان (۱۳۲۹)، مدیریت کل نگارش (زیرمجموعه‌ی وزارت فرهنگ، ۱۳۳۰ ش.)، رایزنی فرهنگی ایران در ترکیه (۱۳۴۷-۱۳۴۲) و ریاست بنیاد شاهنامه (۱۳۵۷-۱۳۵۴) بود. وی در سراسر این سال‌ها توانست با نگاهی معتدل به ارتقای فرهنگی کشورش کمک کند. در دوره‌ی معاونت فرهنگ آذربایجان، که پنج شش ماه بیشتر طول نکشید، مناسبات نیک وی با دکتر مصدق مخالفت جناح مخالف مصدق در آذربایجان و به‌ویژه خوی را برانگیخت و بنابه گفته‌ی خود، دشمنی شدید آنها را با وی در پی داشت.^۴ در فیصله دادن به آشوب‌های گرگان، که از جدال برخی مخالفان حزب توده با آن حزب نشأت می‌گرفت ریاحی که مدتی به دبیری دبیرستان آن شهر مشغول بود از معتمدان و مشاوران فرستاده‌ی دکتر مصدق بود.^۵ وی در مقام مدیر کل نگارش وزارت فرهنگ، جهت

۱. علی صدراپی خویی، «به یاد دکتر ریاحی»، *پیام بهارستان*، د ۲، س ۲، ش ۴، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۱۲۶.

۲. برای آگاهی از مجموعه آثار ریاحی بنگرید به: [مجموعه زندگی‌نامه‌ها]، (۱۳۸۹)، *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد دکتر محمدامین ریاحی*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و مرکز دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۸۹، صص ۲۰۴-۱۹۷، «به یاد دکتر ریاحی»، صص ۱۱۳۰-۱۱۲۱.

۳. احمد تفضلی، «بنیاد شاهنامه فردوسی»، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ۴، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۳۱، محمدامین ریاحی، «یاد باد آن روزگاران یاد باد»، در: *حدیث عشق*، ۶، دکتر اصغر مهدوی *از او و با او*، به کوشش نادر مطلبی کاشانی، محمدحسین مرعشی، (۱۳۸۳)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، صص ۴۵۰-۴۴۵، باستانی پاریزی (۱۳۷۱)، *شاهنامه آخرش خوش است*، تهران: عطائی، ص ۷۷۸.

۴. «گفت و گو با استاد دکتر محمدامین ریاحی»، ص ۵.

۵. همانجا.

اصلاح زبانی کتب درسی بر محور استفاده از متون ساده و معیار زبان فارسی تلاش کرد.^۱ در مقام رایزن فرهنگی ایران در ترکیه نیز کوشش زیادی را صرف معرفی گنجینه‌ی ادب فارسی و میراث ادبی ایران در آن سرزمین نمود و در مقام ریاست بنیاد شاهنامه، کوشید گستره‌ی برگزاری برنامه‌های شاهنامه‌شناسی را به شهرهایی جز کلان‌شهرها توسعه دهد.^۲ او همچنین در طول حیاتش فعالیت‌های مطبوعاتی داشت.^۳ مسئولیت وزارت آموزش و پرورش از دی تا بهمن ۱۳۵۷ش. هم پیامدهایی برای او پس از پیروزی انقلاب اسلامی در پی داشت.^۴ به هر حال تکاپوهای علمی او پس از انقلاب هم تداوم یافت و در نهایت در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸ و در روز بزرگداشت فردوسی درگذشت.

محمدامین ریاحی و مسأله‌ی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی

پیامدهای جنگ جهانی دوم و سقوط دولت پهلوی اول، ساختار سیاسی و اجتماعی ایران را متأثر کرد و آذربایجان تأثیر بیشتری از این پیامدها پذیرفت. آذربایجان در سراسر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم یکی از کانون‌های اصلی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بود؛ موقعیت راهبردی این ایالت در مرز ایران با قفقاز تحت سلطه‌ی روسیه و نیز عثمانی، «دارالسلطنه» بودن آن در دوره‌ی قاجار و جایگاه کانونی و پیشرو آن در جریان جنبش مشروطه‌خواهی جلوه‌هایی از این واقعیت بود. از سوی دیگر، تجربه‌ی مبارزات پیوسته برای دفاع از مشروطه، سایه‌ی تهدید نظام تزاری و دست‌اندازی‌های آن، تحولات پس از ظهور شوروی و ماجرای پیشه‌وری و فرقه دموکرات، آذربایجان را در فاصله‌ی انقلاب مشروطه تا پایان دهه‌ی سی، به یکی از مؤثرترین و در عین حال، بحران‌خیزترین نقاط

۱. زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد دکتر محمدامین ریاحی، ص ۱۷۵-۱۷۱، ۵۷-۷۹.

۲. همان، ص ۱۸۳.

۳. برای آگاهی از از فعالیت‌های مطبوعاتی ریاحی نک: «بنیاد شاهنامه فردوسی»، ص ۴۳۱؛ «به یاد دکتر ریاحی»، ص ۱۱۲۱؛ «چهل گفتار»، ص ۵۶۷؛ مشیری، محمد، «بحث و نقد کتاب مرصادالعباد»، گوهر، ش ۳۳، آذر ۱۳۵۴، ص ۷۷۸.

۴. شاهنامه آخرش خوش است، ص ۷۸۰؛ «گفت و گو با استاد دکتر محمدامین ریاحی»، ص ۶؛ زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد دکتر محمدامین ریاحی، ص ۱۴۵.

رویگرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۸۵

ایران مبدل کرد. غائله‌ی اخیر، محیط اجتماعی و فرهنگی آذربایجان را عمیقاً متأثر کرد و واکنش سطوح مختلف اجتماعی به ویژه فرهیختگان و اندیشمندان را برانگیخت. ریاحی نماینده‌ی نسلی از این طبقات فرهیخته بود که دغدغه‌ی فهم مسائل فرهنگی زمانه‌ی خود را داشتند.

همزمان با شکل‌گیری و رونق کار فرقه‌ی دموکرات، گروهی از مردم آذربایجان که به تهران پناه آورده بودند با همراهی شماری از هم‌ولایتی‌های مقیم پایتخت خود، انجمنی با نام «آذربایجان» تشکیل دادند که هدف از آن مقاومت در برابر بحران مذکور بود. ریاحی که در این زمان در تهران اقامت داشت، به این انجمن پیوست و به زودی نقش فعالی در آن یافت؛ چنان که بیات از محققان معاصر با تعبیر «قلب تپنده‌ی آن جمعیت» از وی یاد کرده است.^۱ نگاه ریاحی به جریان فرقه دموکرات و غائله آذربایجان که آن را «بلیه ملیت و استقلال» ایران می‌دانست، جلوه‌ای از نگرش او به پیوند فرهنگی ایران و آذربایجان بود.^۲ او وقایع پس از جنگ جهانی دوم را روزگار سیاهی می‌دانست که قلب فرهنگ ایرانی را نشانه رفته است.^۳ واکنش فرهنگی ریاحی به این وضعیت، سرودن دفتر شعری بود که چاپش پس از فروکش کردن آن ماجرا میسر شد. در این اشعار دو وجه متمایز رویکرد ریاحی به مقوله‌ی فرهنگ ایرانی را می‌توان تشخیص داد؛ نخست، تسلط نگاهی عاطفی مبتنی بر ایران‌دوستی و دوم، دغدغه‌ای محققانه برای تبیین پیوند تاریخی و کهن آذربایجان و ایران که ماجرای پیشه‌وری زخمی بر پیکره‌ی آن نشانده بود. او رهایی آذربایجان از «جنگال دموکرات نمایان بیگانه‌پرست» را به دیده‌ی خرسندی نگریسته و آذربایجان را «فرزند ایران» خوانده^۴ و به درخواست او بود که ملک‌الشعرا بهار، مثنوی سسی بیستی

۱. کاوه بیات، «دکتر محمدامین ریاحی (۱۳۰۲-۱۳۸۸)»، جهان‌کتاب، س ۱۴، (خرداد و مرداد)، ش ۳ و ۵، (پیاپی ۲۴۳)، ۱۳۸۸، ص ۸۱.

۲. برای آگاهی از ماجرای فرقه‌ی دموکرات نک: تورج اتابکی (۱۳۷۶)، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه محمدکریم اشراق، تهران: توس؛ جمیل حسنی (۱۳۸۶)، *آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد*، ترجمه منصور صفوتی، تهران: شیرازه؛ خانابا بیانی (۱۳۷۵)، *غائله آذربایجان*، تهران: زریاب.

۳. *چهل گفتار*، ص ۲۹۹.

۴. محمدامین ریاحی (۱۳۲۵)، *در راه نجات آذربایجان*، با مقدمه رضازاده شفق و حسن نزیه، تهران: چاپخانه کارون، ص ۲۷-۳۰، ۲۱-۲۲.

درباره‌ی این پیروزی را نگاشته است. این نگاه ریاحی تا سال‌ها بعد هم دوام یافت و بعدها هم از آن روزگار، به «روزهای تیره و تار» ایران تعبیر کرد.^۱

در این میان جدی‌ترین دغدغه‌ی ریاحی، زبان و ادب فارسی بود که در جریان اتفاقات اخیر آذربایجان، اساساً به چالش کشیده شده بود. از این رو، ریاحی روی به تصحیح متون کهن فارسی آورد که آن را مقدمه‌ی تحقیق در ادب و فرهنگ ایران می‌دانست.^۲ گام دیگر وی، تألیف چند تک‌نگاری درباره‌ی چهره‌های بنیان‌گذار و محوری ادبیات فارسی چون فردوسی و حافظ و نیز پژوهش در زمینه‌ی جایگاه و اهمیت زبان فارسی، تحولات تاریخی آن و گستره‌ی حوزه‌ی نفوذ این زبان در حوزه پیرامونی ایران به‌ویژه آناتولی بود. ریاحی به واسطه‌ی پژوهش در ادبیات فارسی، حافظ و فردوسی را دو رکن متمایزی می‌شمرد که نقش بنیادینی در ادبیات فارسی و نیز فرهنگ ایرانی داشته‌اند.^۳ در این میان، جایگاه فردوسی و شاهنامه در اندیشه ریاحی به مراتب برجسته‌تر بود. این علاقه تا واپسین روزهای عمر با او بود و سبب شد تا با وجود مشکلات ناشی از کهولت سن^۴ و به‌رغم در دسترس نبودن کتابخانه‌اش نگارش آثاری در این باره ادامه یابد. با این همه، ریاحی خود را شیفته‌ی حافظ و نه حافظ‌شناس می‌دانست. حافظ از نگاه ریاحی، نماینده‌ی «ایرانی‌اندیشی» و گنجینه «فرهنگ ایرانی عصر خویش» و شهر وی تلبور میراث دوران پیشین و روزگار خویش است.^۵

از نگاه ریاحی، پایداری تأثیر فرهنگی شاهنامه‌ی فردوسی و روان بودن زبان آن که پیوندش با اکنون را باعث شده بود، جایگاه منحصر به فرد این اثر در تاریخ ادبیات جهان را توجیه می‌نمود.^۶ به باور ریاحی، فردوسی صرفاً ناظم اثر منشور شاهنامه ابومنصوری

۱. «گفت و گو با استاد دکتر محمدمین ریاحی»، ص ۱۴؛ چهل گفتار، ص ۵۲۲-۵۲۱.

۲. چهل گفتار، ص ۴ (مقدمه).

۳. محمدمین ریاحی (۱۳۷۴)، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران: علمی، ص ۱۱.

۴. فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)، ص ۸ (پیش‌گفتار).

۵. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، ص ۷، ص ۳۳-۳۲.

۶. فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)، ص ۱۶-۱۵ (پیش‌گفتار).

نبود، بلکه خود در تدوین و سرودن آن منظومه، از روایات مکتوب و شفاهی دهقانان، مؤبدان و پیران بهره برده است.^۱ در این توصیف‌ها، بیان ریاحی گاه لحنی عاطفی نیز به خود می‌گیرد، برای مثال: حکیم توس را برآمده از خاندانی می‌داند که به ایران و گذشته‌ی آن «عشق» داشته‌اند؛ با وجود این، کوشیده است وجه حرفه‌ای کار را نیز رعایت کند و به‌طور مثال، درباره منابع آگاهی فردوسی از تاریخ پادشاهان و سرگذشت پهلوانان باستانی اطلاعات ارزنده‌ای به دست می‌دهد.^۲ روش ریاحی در بررسی زندگی و کارنامه‌ی شاعران پرداختن به زندگی و زمانه‌ی آنان است؛ چنان‌که درباره‌ی شاعران دیگری نظیر کسایی مروزی نیز به همین منوال عمل کرده است.^۳

مقوله‌ی دیگری که در تحقیقات ریاحی راجع به فرهنگ و تاریخ ایران جایگاه برجسته‌ای دارد، تحولات تاریخی به‌ویژه نقش تهاجمات خارجی و پیامدهای آن برای حیات فرهنگی ایران است. او نقش خاندان‌های ایرانی چون برمکیان و کسانی چون رازی، بیرونی، ابن‌سینا و فارابی را در احیای فرهنگ جهان اسلام مؤثر دانسته است و به وابستگی عباسیان به وزرای ایرانی تأکید می‌ورزد.^۴ از نگاه وی، ابومسلم و مازیار نماینده ایرانیانی بودند که در جهت برانداختن «استیلای تازیان» گام برداشتند.^۵ تأکید بر مسأله‌ی تداوم و استمرار در تاریخ ایران و نیز پیامدهای تهاجم‌هایی که به ایران وجود داشته است به‌ویژه تهاجم ترک‌ها و مغول‌ها، دو وجه بارز اندیشه‌ی ریاحی است. ریاحی دو قرن نخست اسلامی را دوره‌ی گسست در تاریخ ایران نمی‌داند و بر استمرار در فرهنگ و تاریخ ایران تأکید دارد.^۶ به‌زعم او مردم ایران در برابر این تهاجم‌ها ایستادگی به خرج داده‌اند.^۷ به باور

۱. پایداری حماسی، ص ۵۷-۵۹؛ فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)، ص ۴۴.

۲. ایرج افشار کتاب سرچشمه‌های شاهنامه‌شناسی را گویای «شور ایران خواهی و فردوسی‌دوستی» ریاحی خوانده است: زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد دکتر محمدامین ریاحی، ص ۱۴۵.

۳. محمدامین ریاحی (۱۳۶۷)، کسایی مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، تهران: توس، ص ۲۱-۳۳.

۴. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، ص ۳۹-۴۰، چهل گفتار، ص ۲۰.

۵. فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)، ص ۳۸.

۶. چهل گفتار، ص ۳۲۹.

۷. محمدامین ریاحی (۱۳۶۸)، سفارت‌نامه‌های ایران، گزارش‌های مسافرت و مأموریت سفیران عثمانی در ایران، تهران: توس، ص ۱ (سرآغاز).

وی قبائل ترک‌نژاد عرصه را بر دولت سامانی تنگ کردند و به تاراج و ستم روی آوردند، زیرا ریشه در ایران نداشتند و به راحتی می‌توانستند به این گونه رفتارها اقدام کنند. از این منظر، فردوسی بیانی از سنت‌های کهن ایرانی و واکنشی در برابر عناصر ترک‌نژاد و تسلط خلافت عباسی بر سپهر سیاسی و فرهنگی ایران بود.

او شاهنامه را بنیادی در برابر «سیل بلای انیران» و ادعای فردوسی مبنی بر زنده کردن عجم را نه خودستایی شاعرانه بلکه بازتاب واقعیت می‌داند؛ واقعیتی که به گمان وی در بطن آن الهام‌بخشی به مردم برای ایستادگی در برابر ناملايمات زمانه بود.^۱ ریاحی قلم خود را در روایت هجوم اقوام غز در ایران می‌گریاند و پیامد آن را برای ایران، سنگین توصیف می‌کند. با این اوصاف، دیگر هجوم مغول در نوشته‌های او جای خود دارد. او در شرح زمانه‌ی حافظ، این دوره از تاریخ ایران را در از میان بردن فرهنگ ایرانی بسیار مؤثر می‌داند.^۲

چنان‌که پیش از این اشاره شد، مقوله‌ی دیگری که در کانون دغدغه‌های فرهنگی ریاحی بود، مسأله پیوند آذربایجان و زبان فارسی است. از همین منظر، آثار کسروی در این زمینه و به‌ویژه *آذری یا زبان باستان آذربایگان* را تحقیقی جدی و معتبر در محافل علمی برشمرد و خود نیز در همان مسیر گام برداشت. چنان‌که با تکیه بر منابعی که در دسترس کسروی نبود، نظیر *سیاحت‌نامه‌ی اولیاء چلبی*، وجوه دیگری از حیات زبان آذری و دگرگشت‌های آن را در طول تاریخ نشان داد. البته وی معتقد بود که زبان مذکور بیرون از آذربایجان هم رواج داشته و برخلاف نظر کسروی، خاص آذربایجان نبوده است.^۳ ریاحی آذربایجان را با وجود کسانی چون قطران تبریزی، نظامی، خاقانی و نویسندگان فارسی‌گو و فارسی‌نویس، «پیشگاه ایرانیّت» و کانون زبان و ادبیات فارسی می‌خواند.^۴

۱. پایداری حماسی، ص ۱۱۶-۱۱۵، ۱۱۰، ۹۹.

۲. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، ص ۵۵-۵۴.

۳. ریاحی نگرش خود به این موضوع را در مقاله‌ای با عنوان «ملاحظات دربارهی زبان کهن آذربایجان» چاپ کرد. نک: *چهل گفتار*، ص ۴۴-۲۴.

۴. *در راه نجات آذربایجان*، ص ۱۵.

تصحیح انتقادی *نزهت‌المجالس* و اهمیت آن را نیز از همین منظر باید درک نمود. ریاحی در مقدمه این اثر که تنها دست‌نویس موجود از آن را در ۱۳۴۳ ش. و به هنگام حضور در ترکیه تهیه کرده بود، با نگاهی به دور از افراط و تعصب، مقوله‌ی حضور فرهنگی ایران در «دو سوی ارس» را در جلوه‌ی آشکار و دلکش آن یعنی سروده‌های شاعران شروان و اران تحقیق نموده و آن را آیینی اران و شروان قرن هفتم دانسته است.^۱ ریاحی در مقدمه‌ی طولانی و پرمایه‌اش بر این اثر، معرفی مبسوطی از اثر، مؤلف و زمینه نگارش آن به دست داده و به این نیز بسنده نکرده، بررسی مفصلی از وجوه اهمیت آن برای شناخت محیط فرهنگی اران و شروان سده‌ی هفتم و زبان مردم آن به دست داده است. ریاحی در *تصحیح عالم‌آرای نادری* نیز طریق مشابهی پیموده است؛ در کنار معرفی مبسوط متن، مؤلف و وجوه اهمیت تاریخی آن، از محیط فرهنگی مؤلف، ارزش مطالب کتاب، و به خصوص زبان و سبک آن غافل نبوده است. مطالب ریاحی در مقدمه‌ی این دو اثر را می‌توان بیانی از نگرش وی به مقوله‌ی زبان فارسی و اهمیت آن از منظری فرهنگی دانست.^۲

افزون بر این، ریاحی به مقوله‌ی نفوذ و تأثیر زبان فارسی در عثمانی و سیر تحول تاریخی آن نیز پرداخته است؛ او حبیب بن ابراهیم تفریسی، ادیب قرن ششم را پیشاهنگ فارسی‌نویسی در روم می‌دانست و معتقد بود که سلجوقیان روم، محیط مساعدی را برای رشد و بالیدن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در قلمرو خود فراهم آورده بودند.^۳ ریاحی از نخستین کسانی بود که با نوشتن *نفوذ زبان فارسی در قلمرو عثمانی* در این زمینه، طرحی

۱. جمال خلیل شروانی (۱۳۶۴)، *نزهت‌المجالس*، چهار هزار رباعی برگزیده از سیصد شاعر، لطیف‌ترین و معروف‌ترین رباعی‌های فارسی از قرن چهارم تا قرن هفتم، تصحیح و تحقیق: محمدامین ریاحی، تهران: علمی، ص ۲۰.

۲. محمدکاظم مروی (۱۳۷۴)، *عالم‌آرای نادری*، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی، مقدمه مصحح: ص چهارده - پنجاه و شش.

۳. چهل گفتار، ص ۱۳ به بعد؛ محمدامین ریاحی، «مولوی و ادبیات مولویه»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، ش ۹، ۱۳۸۸، ص ۴۲.

نو درانداخت و زمینه‌ای برای پژوهش‌های بعدی فراهم آورد. چند سال اقامت در ترکیه (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ ش) فرصتی برای ریاحی مشتاق فراهم آورده بود تا از بسیاری نگاهشده‌های فارسی موجود در کتابخانه‌های ترکیه بهره برد^۱؛ سال‌هایی که ریاحی به تصریح خویش در جستجوی هر رد پایی از فرهنگ و تمدن ایرانی در آن دیار بود.^۲ اثر مذکور در زمان خود، پژوهشی نوآورانه و فتح بایی بود که می‌توانست برای انجام پژوهش‌های تطبیقی میان ایران و عثمانی راهگشا باشد.^۳ با وجود این، ریاحی دغدغه‌ی عثمانی‌پژوهی نداشت و تحقیق در این حوزه برای او، بهانه‌ای برای پرداختن به فرهنگ ایران بود. حتی در چاپ *سفارت‌نامه‌های ایران (۱۳۶۸)* هم به دنبال ردپایی از فرهنگ ایران و زبان فارسی بود. چنان‌که برخی سخنان محمد رفیع، سفیر عثمانی به دربار ایران را نشانه‌ای از نفوذ فرهنگی ایران در ایالات غربی عثمانی می‌دانست^۴ و با استناد به گفت‌وگوهای احمد دری، دیگر سفیر عثمانی به دربار شاه سلطان حسین، زبان محاوره در دربار این شاه صفوی را نیز، بر خلاف قول‌های رایج، فارسی تشخیص داده بود. به نظر او عنوان فارسی فصول گزارش‌ها رسم معمول زمانه بوده است. در مقدمه‌ی ترجمه‌ی این مجموعه بر فراوانی واژه‌های فارسی تأکید دارد و در متن ترجمه نیز واژه‌های فارسی را متمایز کرده است تا با این کار تأکید بیشتری به نفوذ زبان فارسی در عثمانی داشته باشد. وانگهی، ریاحی بر این باور بود که سنت دیوانسالاری عثمانی با تفاوت اندکی، تداوم سنت‌های دیوانی ایرانی است. به نظر او آیین سفارت که در ایران پیشینه‌ی کهنی داشت، توسط خلافت عباسی و

۱. پس از بازگشت از ترکیه در برنامه‌ی دانش رادیو در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۴۹ خلاصه‌ی یادداشت‌ها را ارائه داد. همچنین بخشی از آن چاپ شد: یغما، س ۲۳، ۱۳۴۹، ص ۷۸-۸۹، هنر و مردم، ش ۹۲، خرداد ۱۳۴۹؛ *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*: دوره ۱۸، فروردین ۱۳۵۰، ص ۷۹-۱۱۳.

۲. *سفارت‌نامه‌های ایران*، ص ۷.

۳. ریاحی در این اثر، تنها یک بار به سیاحت‌نامه‌ی اولیاء چلبی استناد کرده است؛ در حالی که می‌توان با مراجعه‌ی بیشتر به اثر چلبی و نیز متونی که در زمان ریاحی کمتر در دسترس بوده‌اند به صورت واکاوانه‌تری به سراغ موضوع رفت.

۴. *سفارت‌نامه‌های ایران*، ص ۲۸۵.

رویگرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۹۱

سپس سلجوقیان روم به دولت عثمانی منتقل شده بود.^۱ ضمن این که در موقعیت‌هایی که اقتضا کرده به پیامدهای لشکرکشی‌های عثمانی به آذربایجان و به ویژه خوی نیز توجه داشته است.^۲

در نگرش تاریخی جدید، اهمیتی که پیش‌تر به اطلاعات تاریخی داده می‌شد، دستخوش تغییر شد و ذهن مورخ و نگاه او محوریت یافت. شیوه‌ی مواجهه با اطلاعات خام مرتبط با پژوهش و دیدگاه‌های رایج در آن زمینه، یکی از جلوه‌های حضور پژوهش‌گر در تحقیق خویش است. از این منظر ریاحی، پژوهش‌گر دست‌بسته‌ای نیست و به جاودانگی پژوهش باور ندارد.^۳ ریاحی مورخ - به معنای حرفه‌ای کلمه - به شمار نمی‌آید، اما به اقتضای پژوهش‌های مختلف به این مقوله پرداخته است و به تأسی از کسانی چون علامه قزوینی، فروزانفر، عباس اقبال، سعید نفیسی و مجتبی مینوی معتقد بود که پژوهش تاریخی و ادبی تفکیک‌ناپذیر است.^۴ او سال‌ها حتی در لغت‌نامه‌ی دهخدا به ده چهل به معنای چهار برابر ارجاع داده بود، اما برخورد با کتاب *مفتاح‌المعاملات* باعث شد تا در این تردید کند و آن را دارای معنای متفاوتی بداند.^۵ انتقاد به زودپاوری در پژوهش، سبب شد در شعر «بوی جوی مولیان» رودکی تردید کرده و با مراجعه به برخی متون دست اول به این نتیجه برسد که معنای شعر، فدای موسیقی الفاظ شده و اصل آن «باد جوی مولیان آید همی» بوده است. او همچنین در انتساب برخی رباعی‌ها به حافظ تردید کرده است!^۶ همچنین ریاحی نخستین کسی بود که در مکان آرامگاه شمس تبریزی تردید

۱. برای آگاهی از این نگرش ریاحی نک: *سفارت‌نامه‌های ایران*، ص ۲۸۹، ۲۸۵-۲۸۴، ۶۳، ۱۹-۱۸، ۱۳.

۲. *چهل گفتار*، ص ۳۰۲.

۳. *گلگشت در اندیشه و شعر حافظ*، ص ۱۰.

۴. *چهل گفتار*، مقدمه، ص ۳.

۵. همان، ص ۲۴۰.

۶. همان، ص ۴۹۳-۴۸۱. همچنین برای آگاهی از مقاله‌های مشابهی از ریاحی در نقد برخی داوری‌های رایج درباره‌ی یک بیت مشهور و نکته‌ای در زندگی مولوی نک: *چهل گفتار*، ص ۴۶۰-۴۵۳، «مولوی و ادبیات مولویه»، ص ۵۱-۴۰.

کرده و مکان آن را خوی معرفی کرده است.^۱ او همچنین تلاش کرد افسانه‌ها و حکایت‌های رایج درباره‌ی فردوسی را با قرینه‌های ادبی و تاریخی بررسی کند.^۲ غلبه‌ی خصلت نظامی و سیاسی بر روایات تاریخی سنتی، پژوهش در حوزه تاریخ اجتماعی را دشوار کرده است. از این منظر، منبعی که بتواند به پژوهش‌گر تاریخ اجتماعی ایران اطلاعات بیشتری عرضه کند، اهمیت دارد. توجه ریاحی به متون کهن تنها ناظر بر وجه ادبی آنها نبود و اطلاعات اجتماعی این منابع را ارزشمند می‌دانست. چنان که دیدگاه انتقادی علی دشتی به نشر متون صوفیه را رد کرده و اهمیت این متون را به لحاظ اشتغال بر حیات اجتماعی اصناف و پیشه‌وران و دیگر لایه‌های اجتماعی سنتی در ایران حائز اهمیت و سودمند دانسته است.^۳ این را می‌توان بروز بیرونی اندیشه‌ای دانست که در این دوره ضرورت دوری جستن از افکار صوفیانه را تبلیغ می‌کرد؛ امری که افشار هم در مجله‌ی آینده به طرح آن توجه داشته است.^۴ از همین منظر، سفارت‌نامه‌های عثمانی را نیز به واسطه‌ی اطلاعاتی که درباره‌ی اوضاع ایران در آستانه‌ی انقراض صفویه، پس از مرگ نادرشاه و نیز دوره‌ی صدر قاجار داشتند ارزشمند می‌دانست؛ اطلاعاتی که منابع تاریخی فاقد آن بود.^۵ اشاره ریاحی به قابلیت ادبیات و اشعار فارسی برای پژوهش در وضعیت اجتماعی ایران را که در قالب قصیده‌ای بیان شده است، جلوه‌ی دیگری از این نگاه پیشرو ریاحی است.^۶

۱. چهل گفتار، ص ۲۷۳.

۲. پایداری حماسی، ص ۱۴۸-۱۱۳، محمدامین ریاحی (۱۳۷۱)، «تأملی دیگر در سالشماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه» در هفتاد مقاله، ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، به‌کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ص ۴۶۵-۴۸۸.

۳. پایداری حماسی، ص ۸-۱۲.

۴. علیرضا ملایی توانی، «مجله آینده و تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی»، مطالعات ملی، س ۴، ش ۱۴، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱.

۵. سفارت‌نامه‌های ایران، ۲۴، ۴.

۶. چهل گفتار، ص ۴۴۶-۴۴۵؛ کسایی مروزی، ص ۵ (پیش‌گفتار).

رویگرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۹۳

از سوی دیگر، ریاحی دایره‌ی شمول گسترده‌ی منابع، برای پژوهش‌گران حوزه تاریخ فرهنگ ایران را گسترده‌تر کرد و بر اهمیت منابع تاریخی در این زمینه تأکید کرد. نمونه این کار، انتشار مجموعه تلگراف‌های عصر ناصری خوی بود که برای آگاهی از اوضاع اجتماعی، آداب و رسوم و فرهنگ و حتی مسائل بهداشتی این شهر ارزش ویژه‌ای داشت.^۱ همچنین چاپ اسنادی درباره‌ی ایل لک سلماس و فروش شهر سلماس و سندی درباره‌ی حاجی میرزا آقاسی از دیگر اقدامات ریاحی در این زمینه محسوب می‌شود.^۲ ریاحی برای نگارش تاریخ زادگاهش خوی، فراتر از منابع تاریخ‌نگارانه گام برداشت و از منابع متنوعی چون خاطرات مکتوب، روایات شفاهی، عکس، سند و نسخه‌ی خطی و بعضاً خصوصی بهره گرفت.^۳

تجدد زبانی و هویت ایرانی در اندیشه‌ی ریاحی

پیشینه‌ی اندیشه‌ی اصلاح و رویکرد پیرایش‌گرانه به زبان فارسی به دوره‌ی میانه‌ی قاجار بازمی‌گردد.^۴ نامه خسروان جلال‌الدین میرزا، شاهزاده نوگرای قاجار، یکی از نخستین جلوه‌های این نگرش بود که در مقطع واپسین سلطنت قاجار رواج چشم‌گیری یافت.^۵ با وجود این، ضرورت این مسأله و اهمیت آن در پیوند با هویت جدید ملی ایرانیان را طیفی از نخبگان سیاسی و فکری تجددگرا در دوره‌ی پهلوی اول مطرح کردند.^۶ بر پایه‌ی همین

۱. نک: مقدمه‌ی محمدامین ریاحی در: ضرغام، شهریار(به کوشش)، (۱۳۶۹)، گزارش‌های تلگرافی آخرین سال‌های عصر ناصرالدین‌شاه ۱۳۰۹-۱۳۱۳ (از تلگرافخانه خوی).

۲. پایداری حماسی، ص ۳۵۷-۳۴۷، ۳۰۵.

۳. تاریخ خوی، ص ۱۹-۱۸.

۴. داریوش رحمانیان (۱۳۹۱)، ایران بین دو کودتا، تهران: سمت، ص ۲۲۱.

۵. محمد توکلی طرقي، «تاریخ‌پردازی و ایران‌آرایی: بازسازی هویت ایران در گزارش تاریخ»، ایران‌نامه، ش ۴۸، ۱۳۷۳، ص ۵۸۷-۵۸۵؛ عباس قدیمی قیداری (۱۳۹۳)، تداوم و تحول در تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ص ۱۹۹.

۶. نک: «مجله آینده و تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی»، ص ۱۲۸-۱۲۳؛ نادر انتخایی (۱۳۹۲)، «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی پس از مشروطیت» در: ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، تهران: نگاره آفتاب، ص ۴۳.

نگرش که بر مسأله‌ی هویت ملی و ضرورت یکپارچگی آن تأکید داشت و جایگاهی محوری برای زبان به عنوان یکی از ارکان هویت ملی قایل بود، زمینه‌ی تأسیس فرهنگستان زبان فارسی فراهم شد. البته پیش از شکل‌گیری فرهنگستان و در ۱۳۰۳ ش. انجمنی از سوی وزارت جنگ در ظرف چهار ماه، به وضع سبب و اثره‌ی جدید نظامی اقدام کرده بود.^۱ تأسیس فرهنگستان به نوبه‌ی خود دو واکنش متمایز را در پی داشت؛ نخست، بازتابی از یک نگاه رسمی بود که نمایندگان آن، یا نخبگان فرهنگی و سیاسی حاضر در پیکره‌ی دولت جدید بودند^۲ و یا بخشی از اهل فرهنگ که نگرش آنان بر نگاه رسمی منطبق بود.^۳ در مقابل، گرایش دوم بازتاب نگاه منتقدانه بود که عملکرد فرهنگستان را مغایر با ماهیت تاریخی زبان فارسی می‌دید و نمایندگان آن عمدتاً اندیشه‌گران و دانشوران غیررسمی بودند.^۴ ذبیح بهروز با انتشار رساله‌ی «زبان ایران، فارسی یا عربی»^۵ و احمد کسروی با چاپ رساله‌ی «زبان پاک»، پیشگامان واکنش نخست بودند.^۶ باورمندان به واکنش نخست، احیای زبان فارسی را در گرو اقدامات فرهنگستان می‌دیدند و چنین می‌پنداشتند که زبان فارسی را باید از آسیب و گزندهایی که در طول تاریخ بر آن وارد شده است، رها کرد. در گرایش دوم، کسانی چون عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی و اندکی متأخرتر پرویز ناتل خانلری جای داشتند. این گرایش با پیشگامانی چون اقبال،

۱. عیسی صدیق (۱۳۳۸)، یادگار عمر؛ خاطراتی از سرگذشت عیسی صدیق، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب، ص ۲۳۸.

۲. علی اصغر حکمت (۱۳۵۵)، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران: وحید، ص ۱۴۶.

۳. سعید نفیسی (۱۳۴۴)، تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی، تهران: شورای برگزاری جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران، ص ۹۹؛ ابراهیم صفایی (۲۵۳۵)، بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر، ص ۶۷؛

۴. یحیی آرین‌پور (۱۳۷۴)، از نیما تا روزگار ما، ج ۳، تهران: زوار، ص ۲۱-۲۰؛ مجتبی مینوی (۱۳۶۷)، نقد حال، تهران: خوارزمی، ص ۴۷۵؛ عباس اقبال آشتیانی (۱۳۶۹)، مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: دنیای کتاب، ص ۵۰۸-۵۱۶.

۵. داریوش رحمانیان (۱۳۸۲)، تاریخ علت‌شناسی انحطاط ایرانیان و مسلمین، تبریز، ستوده، ص ۲۶۹.

۶. ایران بین دو کودتا، ص ۲۲۲.

سیک نگارش مبتنی بر سره‌نویسی را «ساختگی» و مغایر زبان فارسی و مصادیق آن در طول تاریخ می‌دانست.^۱ اقبال با این که خود عضو پیوسته‌ی فرهنگستان اول بود،^۲ اما نگاهی انتقادی به واژه‌ها و اصطلاحات برساخته‌ی آن داشت.^۳

ریاحی را به سختی می‌توان درون یکی از این دو گروه جای داد؛ فارسی‌دوستی، وجه مسلط نگرش فرهنگی ریاحی بود و همانند شماری از نسل پیشین ادیبان فارسی، بر ضرورت حفظ متون کهن تأکید داشت. با این حال، از مقتضیات زمانه و ضرورت بازاندیشی در زبان فارسی نیز غافل نبود و در نوشته‌های خود اشاره‌های پراکنده‌ای هم به موضوع اصلاح زبان و فرهنگستان دارد. در میان دو گرایش، بی‌اعتمادی به فرهنگستان و حفظ سنگر سنت و در مقابل ضرورت پیراستن زبان فارسی از واژگان بیگانه، ریاحی راه میانه‌ای برگزید. ریاحی بر اقبال - البته با لحن فروتنانه - به دلیل نپذیرفتن برخی ضرورت‌های تغییر در زبان فارسی خرده می‌گیرد، کسروی را به دلیل گرایش به پیراستن زبان فارسی از واژگان بیگانه سرزنش می‌کند و واکنش دسته‌ی نخست را محصول روش کسروی، مبنی بر ستردن زبان از واژگان بیگانه تلقی می‌کند. ریاحی خود به نیازهای علمی و ضرورت غنی کردن زبان فارسی از راه برنامه‌های صحیح و پایدار، اعتقاد داشت.^۴ مصداق آن را در پاسخ ریاحی به علی دشتی می‌توان جست‌وجو کرد. پس از چاپ *مرصادالعباد*، دشتی در مقاله‌ای آن را ترویج افکار صوفیانه قلمداد کرد. ریاحی که به روان بودن زبان فارسی تأکید بسیار داشت در پاسخ، متون کهن را به عنوان «گرانیهاترین ثروت زبان و ادب فرهنگی ملی»، منبع مناسبی برای پژوهش‌های اجتماعی دانست که می‌توان از لغات آنها جهت رفع نیازهای علمی جدید و غنی کردن زبان بهره جست،^۵ در ادامه‌ی پاسخ به دشتی از سرمقاله‌های روزنامه‌ی اطلاعات به عنوان مصداقی برای زنده بودن و تجدید

۱. مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۰۸-۵۱۶؛ نیز نک: چهل گفتار، ص ۵۲۹.

۲. یادگار عمر، ص ۲۴۶.

۳. چهل گفتار، ص ۵۲۹.

۴. همانجا.

۵. پایداری حماسی، ص ۸.

حیات زبان فارسی یاد کرد. به هر حال ریاحی از ضرورت‌های روز زبان فارسی آگاه بود و صرفاً در سنگر سنت نایستاد و معتقد بود که ایران، افغانستان و تاجیکستان باید برای ارتقای زبان فارسی گام‌های جدی بردارند.^۱

همین نگاه را در رویکرد ریاحی به پژوهش هم می‌توان مشاهده کرد. ریاحی از نسل ادیب و پژوهشگرانی بود که با دقت به پژوهش و یا تصحیح متون پرداخت؛ اما با مقتضیات پژوهش‌های جدید هم ناآشنا نبود. او کسروی را از نسل جدید پژوهشگرانی می‌داند که با دانستن زبان و مقتضیات پژوهش‌های جدید به پژوهش پرداخته‌اند.^۲ ریاحی همچنین اقبال را یکی از پیشروان تحقیق به روش جدید علمی در ایران می‌دانست که با بهره‌گیری از منابع فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه آثار خود را نگاشته است؛ امری که به زعم او نتیجه‌ی تفحص در پژوهش‌های غربی‌ها بود.^۳ ریاحی نگاه به فرهنگ گذشته و تجهیز به روش‌های تحقیق جدید را هم‌زمان در کار علمی، شرط می‌دانست. به نظر او دو دسته قابل نقد بودند؛ کسانی که بدون توجه به روش‌های تحقیق جدید، صرفاً به فرهنگ گذشته چشم دارند و کسانی که از فرهنگ گذشته غافل هستند و بر روش‌های جدید تأکید دارند.^۴ بدین ترتیب ریاحی ملزومات پژوهش را نادیده نمی‌گرفت، هر چند سیطره‌ی نگرش کمابیش عاطفی‌اش به ایران و فرهنگ و زبان باعث شده بود که مقوله‌ی پژوهش از نگاه او به واسطه‌ای برای رسیدن به آگاهی و انسجام ملی فرو کاسته شود.^۵

نتیجه

بازاندیشی در روایت تاریخ ایران، به عنوان وجهی از طرح کلی تکوین هویت ایرانی در دوره‌ی معاصر، دغدغه طیفی از پژوهش‌گران معاصر ایرانی بوده است. تأمل در این مقوله، در شرایطی که ایرانیان فضای ناامیدی ناشی از رخداد‌های پس از مشروطه را تجربه می‌کردند، به نگرشی در زمینه‌ی تاریخ و زبان انجامید که سویی‌ی ناسیونالیستی در آن

۱. چهل گفتار، ص ۱۳ به بعد.

۲. پژوهشگران معاصر ایران، ج ۲، ص ۱۱-۱۲.

۳. چهل گفتار، ص ۵۲۵.

۴. هوشنگ اتحاد (۱۳۸۷)، پژوهشگران معاصر ایران، تهران: فرهنگ معاصر، ج ۱۲، ص ۲۹.

۵. سفارت‌نامه‌های ایران، ص ۳.

غالب بود. تأکید بر تاریخ باستان، محوریت دادن به نقش هجوم خارجی در انحطاط در تاریخ ایران و نیز اصرار بر نقش زبان فارسی در فرهنگ ایرانی از جلوه‌های این نگرش بود. ریاحی به عنوان یکی از پژوهش‌گران معاصر، در برهه‌ای قدم به وادی پژوهش نهاد که از برخی جهات از چنین سپهر اندیشه‌ای متأثر بود و بروز بیرونی آن را در نگاه ناسیونالیستی او می‌توان یافت. از سوی دیگر، پس از سپری شدن چند دهه از عمر حکومت پهلوی و با تعدیل شدن و پاسخ یافتن بخشی از این دغدغه‌ها و به‌طور طبیعی، متأثر از تحولات دانشگاهی، ریاحی به برخی مسائل همچون مسأله‌ی زبان، با وجود محوری بودن آن در آثار او، رویگرد متعادل‌تری دارد. بررسی کارنامه‌ی علمی ریاحی نشان می‌دهد مؤلفه‌ی برجسته‌ی پژوهش‌های وی، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی است. البته وجه صرفاً ادبی بر پژوهش‌های او مسلط نیست و در پژوهش‌هایی که سویی‌ی ادبی دارند ریاحی یا به مقتضای بحث به سراغ تاریخ رفته است یا به پژوهش‌گران قابلیت برخی متون کهن و یا اشعار را برای پژوهش در تاریخ اجتماعی ایران متذکر شده است.

در آثار ریاحی می‌توان این مشخصه‌ها را دریافت: نخست، تأکید بر زبان فارسی و بررسی آن در گستره‌ی جغرافیایی فراتر از ایران همچون آناتولی؛ دوم، استمرار فرهنگ ایرانی در قالب‌های مختلف و تلاش برای نشان دادن این استمرار؛ سوم، تأکید بر عوامل بیرونی در تاریخ میانه‌ی ایران، به ویژه هجوم‌های مکرر ترک‌ها و مغولان و تأثیر و پیامد آن بر تاریخ، فرهنگ و زبان ایران؛ چهارم، تلاش برای نشان دادن آذربایجان به عنوان قسمتی از بدنه‌ی کهن و تاریخی ایران؛ پنجم، تأکید بر ضرورت احیای متون کهن و توجه به دستاوردهای زبان فارسی و در عین حال تأکید بر ساده‌نویسی، ضرورت بازاندیشی در زبان فارسی با تکیه بر متون کهن و اقدامات جدیدی چون غنی کردن آن از راه‌هایی چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی. مسأله‌ی مهم درباره‌ی ریاحی، نسبت وی با برخی چهره‌های برجسته‌ای است که به مسأله‌ی زبان فارسی اندیشیده بودند. در واقع ریاحی راه میانه‌ای از دو جریان هم‌عصر خود برمی‌گزیند؛ نخست، راهی که بر حفظ زبان فارسی در قالب حفظ مصادیق کهن آن تأکید می‌کند؛ دوم، راهی که بر سره‌نویسی و ستردن واژه‌های غیرفارسی و بیگانه پافشاری می‌کند. ریاحی دست کم در مقایسه با هم‌عصران خود به مقتضیات پژوهش آگاه است. او همزمان بر فرهنگ گذشته و مصادیق آن همچون متون کهن و نیز مقتضیات جدید همچون ضرورت آموختن زبان‌های دیگر تأکید کرده است.

فهرست منابع و مآخذ

- آراین پور، یحیی (۱۳۷۴)، *از نیما تا روزگار ما*، تهران: زوار؛
- اتابکی، تورج (۱۳۷۶)، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه محمدکریم اشراق، تهران: توس.
- اتحاد، هوشنگ (۱۳۷۸)، *پژوهشگران معاصر ایران*، ج ۱، تهران: فرهنگ معاصر.
- _____ (۱۳۷۹)، *پژوهشگران معاصر ایران*، ج ۲، تهران: فرهنگ معاصر.
- _____ (۱۳۸۷)، *پژوهشگران معاصر ایران*، ج ۱۲، تهران: فرهنگ معاصر.
- افشار، ایرج، «یادی از علی محمد عامری»، *یغما*، س ۳۱، ش ۱۲ (پیاپی ۳۶۶)، ۱۳۵۷، ص ۷۴۳-۷۴۱.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۹)، *مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: دنیای کتاب.
- انتخابی، نادر (۱۳۹۲)، *ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه*، تهران: نگاره آفتاب.
- باستانی پاریزی (۱۳۷۱)، *شاهنامه آخرش خوش است*، تهران: عطائی.
- بیات، کاوه (۱۳۸۸)، «دکتر محمدامین ریاحی (۱۳۰۲-۱۳۸۸)»، *جهان کتاب*، س ۱۴ (خرداد و مرداد)، ش ۳ و ۵ (پیاپی ۲۴۳)، ص ۸۱-۸۰.
- بیانی، خانیا (۱۳۷۵)، *عائله آذربایجان*، تهران: زریاب.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، «بنیاد شاهنامه فردوسی»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۴، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- توکلی طرقی، محمد، «تاریخ پردازی و ایران آرایی: بازسازی هویت ایران در گزارش تاریخ»، *ایران نامه*، س ۱۲، ش ۴۸، ۱۳۷۳، ص ۲۷-۲۵؛
- حسنی، جمیل (۱۳۸۶)، *آذربایجان ایران*، آغاز جنگ سرد، ترجمه منصور صفوتی، تهران: شیرازه.
- حکمت، علی اصغر (۲۵۳۵)، *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: وحید.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۹)، *پایداری حماسی (مجموعه مقالات)*، تهران: مروارید.
- _____ (۱۳۷۸)، *تاریخ خوی (سیر تحولات اجتماعی و فرهنگی شهرهای ایران در طی قرون)*، تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۷۱)، «تأملی دیگر در سالشماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه» در *هفتاد مقاله، ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی*، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۷۹)، *چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران*، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۲۵)، *در راه نجات آذربایجان*، با مقدمه رضازاده شفق و حسن نزیه، تهران: چاپخانه کارون.

رویکرد محمدامین ریاحی به مقوله‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ۹۹

- _____ (۱۳۶۸)، سفارت‌نامه‌های ایران، گزارش‌های مسافرت و مأموریت سفیران عثمانی در ایران، تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۵)، فردوسی (زندگی، اندیشه و شعرا)، تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۶۷)، کسایی مروزی، زندگی، اندیشه و شعرا، تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۴)، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران: علمی.
- _____ «مولوی و ادبیات مولویه»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، ش ۹، ۱۳۸۸، ص ۴۰-۵۱؛
- _____ رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱)، ایران بین دو کودتا (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی ایران از انقراض قاجار تا کودتای ۲۸ مرداد)، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۲)، تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین، تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
- _____ شروانی، جمال خلیل (۱۳۶۴)، زهت المجالس، چهار هزار رباعی برگزیده از سبید شاعر، لطیف‌ترین و معروف‌ترین رباعی‌های فارسی از قرن چهارم تا قرن هفتم، تصحیح و تحقیق: محمدامین ریاحی، تهران: علمی.
- _____ صدراپی خوبی، علی، «به یاد دکتر ریاحی»، پیام بهارستان، ۲، س ۲، ش ۴، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳۰-۱۱۲۱؛
- _____ صفایی، ابراهیم (۲۵۳۵)، بنیادهای ملی در شهریار رضاشاه کبیر، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- _____ صدیق، عیسی (۱۳۳۸)، یادگار عمر؛ خاطراتی از سرگذشت عیسی صدیق، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- _____ زرغام، شهریار (به‌کوشش) (۱۳۶۹)، گزارش‌های تلگرافی آخرین سال‌های عصر ناصرالدین‌شاه ۱۳۰۹-۱۳۱۳ (از تلگرافخانه خوی)، تهران: شهریار فرغام.
- _____ قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳)، تداوم و تحول در تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- _____ «گفت و گو با استاد دکتر محمدامین ریاحی»، (۱۳۸۷)، کتاب ماه ادبیات، ش ۲۰، پیاپی ۱۳۴، ص ۲۰-۳.
- _____ لغت‌نامه دهخدا (مقدمه)، (۱۳۷۷)، به قلم گروهی از نویسندگان، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- _____ مروی، محمدکاظم (۱۳۷۴)، عالم‌آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی، علم.
- _____ [مجموعه زندگی‌نامه‌ها]، (۱۳۸۹)، زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد دکتر محمدامین ریاحی، تهران: انجمن مفاخر و آثار فرهنگی.
- _____ مشیری، محمد، «بحث و نقد کتاب مرصادالعباد»، گوهر، ش ۳۳، آذر ۱۳۵۴، صص ۷۷۸-۷۸۰؛
- _____ مطلبی کاشانی، نادر، سیدمحمدحسین مرعشی (به‌کوشش) (۱۳۸۳)، دکتر اصغر مهدوی از او و با او، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی.

۱۰۰ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۲۸

- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱)، «مجله آینده و تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی»، مطالعات ملی، س ۴، ش ۱۴، ص ۱۵۰-۱۱۷.
- مینوی، مجتبی (۱۳۶۷)، تقد حال، تهران: خوارزمی.
- نصیرزاده، بهروز، زهرا عاشرزاده (۱۳۸۲)، فرهنگ نام‌آوران خوی از سده اول تا چهارده هجری قمری، خوی: قراقوش.

